

آنجا حان منی بکارت شوم یک وقت که در اندرون سرب
 شریف دارم کاغذ مرا از روی دست ملا سطره فرماید اول
 میدانم زمان دور شایم مرا نخواهد بود زیرا که بهار ماه است
 شریف بر دید یک کاغذ آنهم جواب مخفم رسیده به لغت
 خدا که تبار شوم امس این چند روزه در طهران قدری
 مهر بازی گوید کا بهر پیش مخفم فکر میکنم مالا که از همه طرف بگت
 از من برکنه باز این یک دانه مالا سر بسو بر در من بخرد
 بار جان من عمر من این چه رفتار است که شایر بهر صبر
 دیگران بازن بخوت میکنی روزی هم از شوال در خانه
 نشانی من بجم غن سلطنه آمد دیدن برادرش همه آنها
 به او گوشه کنایه میدوند که این سفر شوهر سه تاسه تا
 زن گرفته آن به بگت که جواب نداد من جواب
 وادم مرد با همه اینورند خوب از من و گیسو میخواستند
 یک خیالت بکشید بیار میهم دیدگان آدم خانه
 چند ساله زن چند ساله را از دست نمیدهد او
 زنت ناقص عقیق شایر جلال گوید

دنیا بهم نده
 ز تو ملک و طلاقت
 منم از پیران طلاق
 بیست و سه عصر
 ملا سطره از من
 گوید مالا
 دراز همان
 چشم باز نشانی
 میگویند زنت
 که تا دامن
 میوه بهر
 دفتر خانه
 زبانه سبازت
 کاغذ امثال
 دنیا بهم نده
 ز تو ملک و طلاقت
 منم از پیران طلاق
 بیست و سه عصر
 ملا سطره از من
 گوید مالا
 دراز همان
 چشم باز نشانی
 میگویند زنت
 که تا دامن
 میوه بهر
 دفتر خانه
 زبانه سبازت
 کاغذ امثال